

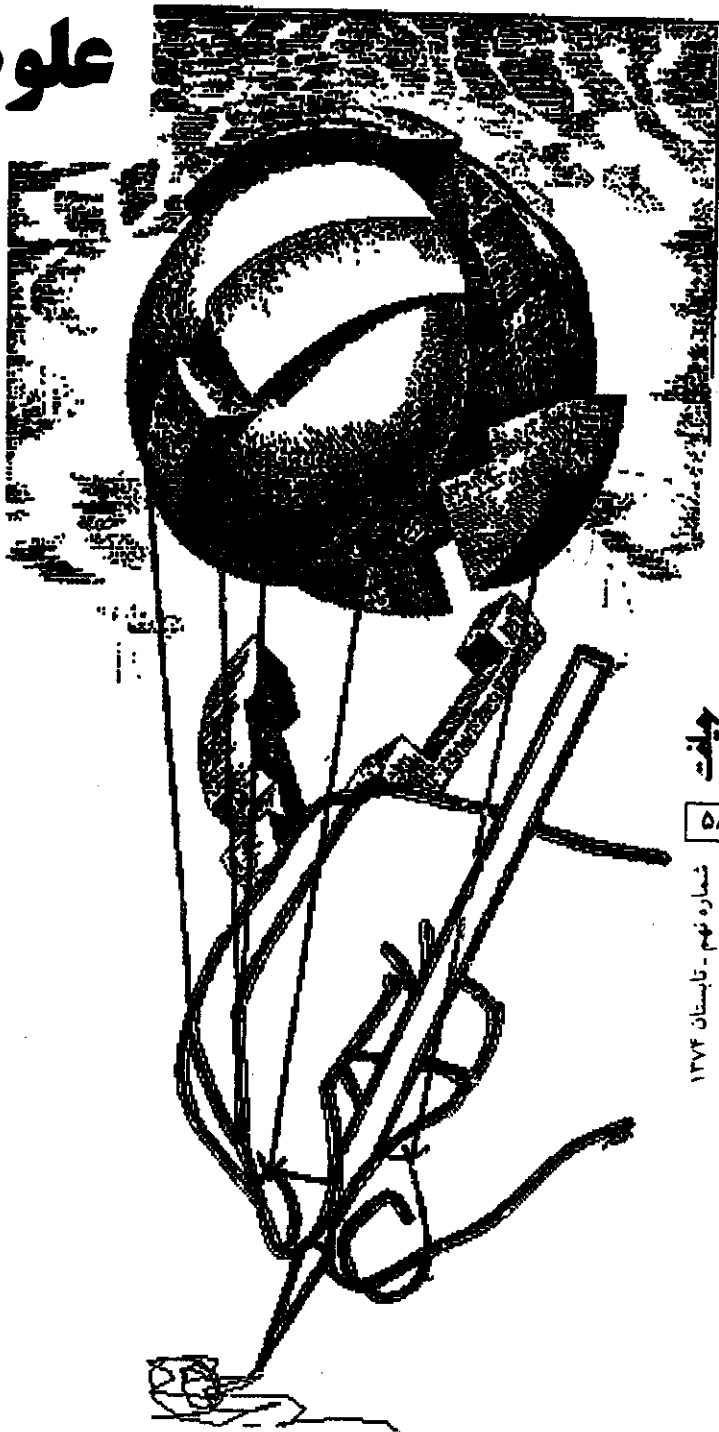
# تأملی در آموزش، پژوهش و توسعه آتی علوم اجتماعی در ایران

غلامعباس توسلی

طرح مضامین ویژه آموزش و پژوهش علوم اجتماعی در کشوری مانند ایران درباره امر توسعه و مشکلات اقتصادی جامعه، مسائل خاصی را مطرح می‌سازد، به طوری که محتوی و شکل این‌گونه مسائل با مشکلاتی که علوم طبیعی در این کشورها با آن دست به گریبان هستند، یکسان نیست. در حالی که، بی تردید، جهت‌یابی تحقیقات در علوم طبیعی را نمی‌توان به طور کامل از آنچه در دیدگاه اجتماعی مسائل مبرم خوانده می‌شود مستقل و جدا دانست، در شرایط کاملاً طبیعی اما چنین تأثیری را باید در معنای محدودی که توسعه طرح‌های مفهومی خاص را متمایز از کاربرد آن در نظر می‌گیرد، به کار برد.

شواهد نشان داده است که در حین پاسخگویی به مبرم‌ترین مسائل زندگی اجتماعی، مثل جنگ یا صلح، ساختار مفهومی نوین واقعیات می‌تواند شکل بگیرد، اما تکامل علوم طبیعی به طور کلی از این نظر از هویت مستقلانه‌ای برخوردار است. جابه‌جایی نظریه‌های علمی که به دگرگونی در ساختارهای مفهومی منجر می‌شود، هنگامی ضروری تشخیص داده شده که یا به حد کافی دلایل و شواهد مطمئن آن را تأیید کند یا در حوزه خود آن علوم موارد استثنایی و خلاف قاعده بیش از اندازه ملاحظه شود. پذیرش یا رد حکم فوق، به طور کامل می‌تواند در تعیین خط‌مشی آینده آموزش و پژوهش علمی در نهادهای عالی‌تر آموزشی ما اثر قاطع داشته باشد. به گمان ما، ناشکیبایی در حل مسائل فوری، ما را در زمینه کاربرد یک پدیده که ضرورتاً با خود آن یکسان نیست، سهل‌انگار می‌کند. ما فراموش می‌کنیم که جستجو برای حل مسائل و مشکلات، حتی اگر در مقطع کوتاه و محدود هیچ پیامدی نداشته باشد، باز نمی‌تواند بی‌توجهی‌های محقق را توجیه کند. زیرا در یک مقطع گسترده‌تر، تنها وظیفه بنیادی ممکن، ارجحیت ابزار و وسایل پر قدرت تغییر نسبت به راه‌های عملی مرسوم و متداول است.

اولین پرسشی که هنگام بحث پیرامون مسائل علوم اجتماعی مطرح می‌شود آن است که آیا نسبت به گذشته مسائل و شرایط این علوم تغییر کرده است یا خیر؟ در پاسخ به این مسأله از دو سو به نظریات متضادی برمی‌خوریم. مجموعه آثاری\* که در قرن ۱۹ به آلمانی نوشته شده، به طرح مسائلی می‌پردازد که از آن زمان تاکنون لاینحل باقی مانده و هنوز پاسخی برای آن پیدا نشده است. باید گفت، بی‌شک زمانی که مسائل در جریان یک قرن به صورت لاینحل باقی می‌مانند اساساً معلوم می‌شود که مسأله درست مطرح نشده است. اگر بپذیریم که هیچ‌گونه تئوری‌سازی جز از راه شناخت واقعیت‌های بیرونی با فرض اینکه خود آن تئوری می‌خواهد به روشن ساختن آن



□ مضامینی که از حیث معرفتی شواهدی برای توسعه علوم اجتماعی در ایران به وجود آورده‌اند و ضرورت بازنگری در نحوه پژوهش، آموزش، به کارگیری و جذب دانشجو در رشته علوم اجتماعی، مجموعه مباحثی است که نویسنده در مقاله ذیل به آنها پرداخته و بهبود وضعیت اسفبار فعلی علوم اجتماعی را در گرو توجه به عوامل یاد شده دانسته‌اند.

واقعیات کمک کند، امکان‌پذیر نباشد و برعکس واقعیت تنها هنگامی معنی پیدا کند که از زاویه یک تئوری بدان بنگریم، در این حال بسیاری از بگو مگوها زائد به نظر می‌رسد و معنای واقعی خود را از دست می‌دهد. علم اقتصاد که اغلب به مثابه یک نمونه موفق علم الاجتماع تلقی می‌شد، تنها بدین سبب قادر شد به برخی پیشرفت‌های مشخص دست یابد که توانست بین واقعیات و تئوری‌هایی که در عمل، (نه همیشه توسط افراد حرفه‌ای)، می‌بایست پیاده می‌شد، رابطه متقابل برقرار سازد. تلاش در جهت تعیین تقدم یکی بر دیگری (واقعیت بر تئوری یا تئوری بر واقعیت) معنایی است که نه جوابی قاطع دارد و نه جواب‌هایی که می‌تواند برای تحقیق بیشتر در مورد آن، ارزشمند باشد.

در نهایت، باید گفت که رها کردن جایگزین میان «واقعیات و تئوری‌ها» ناشی از طرح دو مسأله بنیادی است که بر آن تقدم دارند. اول آنکه، موقعیت و شرایط علوم اجتماعی اساساً با شرایط مربوط به علوم طبیعی فرق دارد. با این استدلال گفته می‌شود که: جوامع آسیایی با جوامع اروپایی تفاوت دارند. از این رو، آموزش و پژوهش علوم اجتماعی در کشورهای آسیایی باید ماهیتاً با آموزش و پژوهش علوم اجتماعی در کشورهای اروپایی متفاوت باشد. یعنی این استدلال در یک سطح دیگر، این است که در یک جامعه معین صرفاً به شناخت عوامل معین تاریخی و تطبیق آن با شرایط خاص اجتماعی بپردازیم. معلوم است که علوم اجتماعی را جدا از تاریخ نمی‌توان مورد بحث قرار داد، اما غالب استدلال‌ها از این حدود فراتر می‌رود و صرفاً بحث موقعیت‌های خاص تاریخی هر جامعه مطرح نیست و تا مرحله طرد هر عنصر عام و جهانشمول در علوم اجتماعی پیش می‌رود. چنین رویکردی، راه هر گونه بحث دیگر را می‌بندد. آیا حوادث تاریخی، فکری، علمی و فرهنگی اروپا خاصه در عصر جدید در روند حوادث در کشور ما مؤثر نبوده است و آیا وسایل و ابزار زندگی آنها در کشور ما توسعه پیدا نکرده است. آیا ایده‌ال‌های آنها در کارهای ما منعکس نشده است؟ در جامعه‌ای مانند جامعه ایران علوم اجتماعی نمی‌تواند جدا از تاریخ مورد بررسی قرار گیرد. این امری بدیهی است و در علم الاجتماع با شناخت تاریخ جامعه می‌توان به تفاسیر عمیق‌تری دست یافت اما به هر حال می‌توان از بررسی و شناخت تاریخی عوامل و شرایط کلی حاکم بر یک جامعه معین پا فراتر گذاشت و تا حدودی به عناصری عام و عوامل کلی حاکم بر جوامع رسید. این تفاسیر حتی نمی‌تواند اصول روش‌شناسی حاکم بر مفهوم اجتماعی را نیز معاف دارد.

بی‌تردید، شناخت شرایط مشخص هر جامعه اهمیت زیادی دارد تا عناصری که به شرایط عینی و مشخص جامعه مربوط هستند از عناصر نامرئی و باطنی آن متمایز شود. اما بدون در دست داشتن مبانی تحلیلی روشن که بتواند در بررسی حقایق سطوح منطقی - انتزاعی پائین‌تر واقعیت در چهارچوب منطقی - انتزاعی عالی‌تر آن راهگشای ما باشد، نمی‌توانیم تفاوت‌های موجود در شرایط مشخص جوامع معین را درک کنیم.

استدلال نوع دوم بر روی تفاوت در علاقه‌ها و توجهات اجتماعی جوامع گوناگون و ضرورت انعکاس کامل هر یک، در آموزش و پژوهش علوم اجتماعی تأکید می‌کند، در این مورد جای بحث زیادی وجود ندارد. ما در اینجا، باید نگرشی را که بر اهداف اجتماعی فعالیت علمی تأکید می‌کند بهای بیشتری دهیم. به این ترتیب، تفاوت‌هایی را که این موضوع مطرح می‌سازد خصلتاً می‌توان

با تمایز میان علم و تکنولوژی مشابه دانست.

عمده‌ترین تفاوتی که جامعه‌شناسی با علوم طبیعی دارد آن است که، در علم اجتماعی بین مشاهده‌کننده و مورد مشاهده پیوند نزدیکی وجود دارد. در نتیجه، به‌خاطر تأثیر متقابل آنها بر هم ممکن است نتایج تحقیق با واقعیت منطبق نباشد. اما این مطلب آیا ضرورتاً می‌تواند توجیه‌گر آن باشد که دست ما را از داشتن یک «تئوری» مأخذ و بنیانی حاصل از چندگانگی منظرهای مختلف کوتاه کند؟ به عقیده من به کارگیری «آزمون‌های فکری» یا اتکا به اطلاعات توصیفی جوامع هم سطح به‌صورت مقطعی و یا اطلاعات متوالی در زمان که برای حذف بسیاری از پیشداوری‌ها در نظر گرفته می‌شود، امکان‌پذیر است. برخی از چنین جریان‌های اندیشه‌ای، شاید، به‌صورت پوشیده و ناپیدا باقی مانده است، اما البته کاملاً روشن نیست که ما با کنار گذاشتن پایه دانش سیستماتیک خود - که نتیجه تجربیات نسلهاست و می‌تواند ما را از پیشداوری‌ها دور نگه دارد - چه چیزی به دست می‌آوریم. انکار نمی‌توان کرد که بازبینی و تداعی آنچه ما در گذشته به دست آورده‌ایم و آنچه به کمک تعقل جلو برده شده و آنچه به عنوان نامطلوب مورد قضاوت سخت مکاتب گذشته قرار گرفته است، اینک از اهمیت زیادی برخوردار است.

سرانجام، در ک اهمیت نسبی مسأله «کمیت یا کیفیت» در چهارچوب پژوهش‌های علوم اجتماعی است که اندیشه بسیاری از متفکران را به خود جلب کرده است. از چندین دهه پیش بحث پیرامون مسأله کمیت یا کیفیت به جنگی بدل شده بود که ظاهراً با پیروزی طرفداران «کمیت» خاتمه پذیرفت. شکی نیست که علم اقتصاد اولین علمی بود که در این راه پیشقدم شد. این حرف بدین معنا نیست که سایر رشته‌های علوم اجتماعی تمایل داشتند کندتر یا عقب‌تر از آن حرکت کنند. بازبینی مطالعات کمی نتیجه‌بخش، حاصل نتایجی بود که از این طریق به دست می‌آمد. اما اشکال کار در آن بود که مفهوم «ساخت» کاملاً درک نمی‌شد، تمایز آن از مفهوم «کمیت» تصریح نمی‌شد و در نتیجه، گرایش‌هایی شکل گرفت که بدون توجه به ساخت درونی مناسبی که بنیان تئوری را شکل می‌دهد، تنها بر «کمیت» نمودن - مضامین تأکید داشت و آن را به عنوان حلال مشکلاتترین مسائل در نظر می‌گرفت. کلیه تلاش‌هایی که در پی کمی ساختن علوم اجتماعی صورت می‌گرفت، در علم اقتصاد نتایج باارزشی به بار آورد. البته، همان‌گونه که شومپتر می‌گوید: نتایج کاملاً رضایت‌بخش نیست. زیرا کمیت‌های شکل برجسته‌ای به‌خود می‌گیرند. اما به‌رغم این مسأله علم اقتصادسنجی، در نتیجه فعالیت‌های تئوریک گسترده به‌عنوان شاخه‌ای متمایز و مهم در تحلیل اقتصادی قد برافراشت. به‌علاوه علم سیاست نیز به کاربرد ماهرانه کمیت‌های نیاز مبرم داشت تا نمایندگان و برنامه‌ریزان و مدیران جامعه بتوانند در چهارچوب این کمیت‌ها، موضوع مورد نیاز خود را طراحی کنند. البته، کاربرد کمیت‌ها نیز محدوده معینی دارد که دامنه عمل ما را به عنوان برنامه‌ریز ترسیم می‌کند.

در نتیجه فراگیر شدن نگرش کمی، انگیزه استقرار سیستم‌ها و بانک‌های اطلاعاتی شکل گرفت. این سیستم‌ها دستاوردهای تکمیلی کم‌نظیر و ضروری، برای پژوهش علوم اجتماعی تلقی می‌شد. اما قبل از آنکه از مطلب دور شویم، لازم است کمی درنگ کرده و درباره نتایج عملی مفهوم «سیستم اطلاعاتی» بیندیشیم. در شرایط نامشخص برای محقق، معنایی که از کلمه «اطلاعات» مستفاد می‌گردد، چندان روشن و کامل نیست. در شرایط مشخص نیز به

## ■ باید پیشنهاد کرد که در کشور ما، سنت‌های کهن در کنار تحقیقات اجتماعی جدید زنده شود و موضوع ربط دانش اجتماعی و فلسفه در حوزه علوم اجتماعی نادیده انگاشته نشود.

تشخیص روشکافانه بین مفاهیم «اطلاعات» و «خبر» نیازی نیست، اما هنگامی که بخواهیم نمونه‌های خاص بررسی شده را به کل تعمیم دهیم موضوع فرق می‌کند. شانون و همفکرانش در این زمینه گام بزرگی برداشته‌اند. به اعتقاد آنان، هر تحقیق دارای محور خاصی است و اگر بخواهیم در قلمرو علوم اجتماعی به نتایج رضایت‌بخش برسیم، در ابتدا لازم است محور تحقیق را تعیین کرده و سپس با منطقی تحلیلی به توضیح مفاهیم موضوع بپردازیم.

در عین حال، زمانی که کسب اطلاعات اجتماعی - اقتصادی مناطق گوناگون مورد توجه قرار می‌گیرند، باید به تنظیم سیستم آمارهای اجتماعی بپردازیم، تا حوزه سیستم متداول آمارهای اقتصادی مربوط را - که در ضمن، پیوندش را با سیستم قدیمی حفظ می‌کند - گسترش دهیم. به عبارت دیگر، ضروری است به الگوی روشنی دست یابیم که سیستم عناصر و پیوندهای ویژه و خصایص ساختی آن را، بتوان به خرده - سیستم‌ها تجزیه کرد. اگر برای تنظیم خرده - سیستم‌های گوناگون فعالیت‌های دامنه‌داری در جریان است، با این وجود، هنوز این مفهوم، کارایی روشنی ندارد. ضروری است در کشورهای در حال توسعه نیز مطالعاتی مشابه با اقداماتی که در برخی کشورهای اروپایی انجام شده، صورت گیرد. آنچه ضرورت این مطالعات را محسوس می‌گرداند، نه افراط در پرداختن به موضوعات غیرضروری، بلکه منعکس کردن پیوندهای اجتماعی و خصوصیات ساختی این کشورهاست.

از سوی دیگر، مسأله «کیفیت یا کمیت» را نباید با مسأله کاربرد ریاضیات در علوم اجتماعی قابل انطباق دانست. ریاضیات صرفاً علم کمیت‌ها نیست. قلمرو آن گسترش عظیمی پیدا کرده است. در پایان قرن ۱۹ ریاضیدانان مفهوم «مجموعه‌ها» را به عنوان پایه ریاضیات جدید به کار گرفتند. این مفهوم به‌رغم دارا بودن پارادوکسهای عددی‌اش استمرار یافت و اهمیت و ارزش شریخش خود را به ثبوت رسانید. اخیراً مفهوم «مقوله» به عنوان مفهوم ابتدایی مناسب پیشنهاد شده است. در حالی که تصمیم در مورد اینکه نقطه شروع مناسب برای ریاضیدانان کدام است، هنوز مسأله‌ای است که حل نشده است. تردیدی نیست که حوزه عملکرد استدلال ریاضی وسیعتر از آن چیزی است که عموماً گمان می‌کنند. ارزش و اهمیت ریاضیات زمانی آشکار می‌شود که حوزه‌هایی از علوم مثل اقتصاد، جامعه‌شناسی، یا زیان‌شناسی - که عموماً به تحلیل کیفی مسائل می‌پردازند - آن را مورد استفاده قرار دهند. البته، برخی موضوعات مربوط به آموزش علوم اجتماعی در کشورهای جهان سوم به هیچ عنوان خود را با روش‌های استدلال ریاضی مربوط نمی‌کنند. ضمناً تصور اینکه ریاضیات حتی در معنای امروزش، می‌تواند حلال همه مشکلات خاص دانشمندان علوم اجتماعی باشد، گمانی غلط است. از سوی دیگر، بهره‌برداری نکردن از ریاضیات توسط دانشمندان علوم اجتماعی نیز به همان اندازه نارواست. به‌هرحال، دوره‌هایی از ریاضیات برای علوم اجتماعی مختلف می‌تواند در ارزیابی مسائل تئوریک خاص علوم اجتماعی مفید واقع شود.

در نهایت، موضوع دیگری که اینک جامعه ما با آن مواجه است، بخشی از موضوعات اخلاقی است که در سال‌های اخیر دانشمندان

علوم اجتماعی به آن توجه بیشتری می‌کنند. این تنها من نیستم که خواسته باشم علوم اجتماعی، خود را درگیر بررسی مجموعه ملاحظات اخلاقی کند. به‌هرحال، رعایت موازین اخلاقی در علم موضوعی است با اهمیت فوق‌العاده زیاد. البته، تأکید همگان بر آنست که علوم اجتماعی دارای درجه معینی از استقلال است که مجبوریم آن را بپذیریم. اما حقیقت آنست که دانشمندان علوم اجتماعی اغلب به طراحی سیاست اجتماعی دست می‌زنند. تردیدی نیست که آنان به طور بنیادی به بررسی موضوعات اخلاقی و استنتاجات حاصل از آن پرداخته و در تشخیص و ملاحظات اخلاقی متباین با یکدیگر، توانا می‌شوند. بی‌شک، کسب چنین استنتاجاتی تنها بر پایه یک موضع فلسفی ممکن است. شک دارم که همگان بتوانند بدون دارا بودن یک موضع فلسفی به عنوان یک دانشمند مجرب علوم اجتماعی به کسب چنین استنتاجاتی نائل آیند. به‌هرحال طرح این مسأله به صورت مقدماتی، شاید قابل قبول باشد. پس از این نکات کلی مهم پیرامون هر یک از موضوعات عمده که برای تمام علوم اجتماعی مشترک است لازم می‌دانم اشاره‌ای نیز به حوزه، قلمرو شیوه‌های آموزشی - پژوهشی علوم اجتماعی خاص داشته باشم.

### قلمرو علوم اجتماعی و کاربردهای آن

به نظر برخی اندیشمندان، علوم اجتماعی، علوم برنامه‌ریزی اجتماعی و تعیین‌کننده سیاست‌های ملی و اجتماعی هستند. علوم اجتماعی در کشور ما هم نو و هم کهنه است. از این نظر که به عنوان مجموعه‌ای از رشته‌های مجزا و جدید در این منطقه شکل گرفته و در مراکز سنتی آموزش عالی به عنوان موضوع بررسی‌های جداگانه که پیش‌تر از این مطرح نمی‌شدند، نو هستند. از سوی دیگر، دانش اجتماعی در رابطه با فلسفه مشرق زمین و با سنت‌های اسلامی در کشورهایی که دارای دانشگاه‌های کهنی بوده در جامعیت مطالعات علوم انسانی که تمام رشته‌های دانش مربوط به بشر و جهان هستی را شامل می‌شد، قدیمی است. اولین مسئله‌ای که در این زمینه مطرح است اینکه، کدام علوم انسانی و اجتماعی شامل کدام رشته‌های علمی است؟ پاسخ آنست که علوم اجتماعی اولاً رشته‌هایی را که به مطالعه انسان به عنوان یک موجود اجتماعی می‌پردازند و دوم: رشته‌هایی را که از روش‌های علمی در تحقیقات خود استفاده می‌کنند در بر می‌گیرد. با استفاده از این دو ملاک ما با چهار رشته اصلی سروکار خواهیم داشت: اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و روانشناسی و پنج رشته جنبی که آنها نیز با پدیده‌های اجتماعی سروکار دارند، یعنی انسان‌شناسی، جغرافیا، تاریخ، حقوق و زیان‌شناسی. فاصله قابل ملاحظه‌ای در رشته‌های یاد شده و سایر رشته‌ها وجود دارد که در رشته‌های علوم اجتماعی یعنی فلسفه تعلق دارد؛ یعنی رشته‌ای که سایر رشته‌های علوم اجتماعی از آن زاده شده‌اند. شکافی که امروزه در کار بازنگاری ما در دانش اجتماعی وجود دارد ناشی از روبرگرداندن از سنت فلسفه کهن ماست. چه، بررسی اصول مابعدالطبیعه و ریشه‌ها و کاربرد آن در مورد افراد انسانی و زندگی اجتماعی می‌تواند ما را در فهم رفتارهای اجتماعی یاری رساند. بنابراین، باید پیشنهاد کرد که در کشور ما، سنت‌های کهن در کنار تحقیقات اجتماعی جدید زنده شود و موضوع ربط دانش اجتماعی و فلسفه در حوزه علوم اجتماعی نادیده انگاشته نشود.

به وجود آید تا ساخت و محتوای آموزش علوم سیاسی یا جامعه‌شناسی یا مدیریت عمومی یا هر رشته دیگر علوم اجتماعی بر مبنای ویژگی‌های خاص جامعه استوار گردد. «روش‌شناسی» دانش کلی است، اما آنچه متفاوت است ویژگی‌های خاص آن در موضوعات گوناگون است. مشکل دیگری که با آن روبه‌رو هستیم، حجم روبه‌تزايد پژوهش‌های علوم اجتماعی است که به زبان فارسی در مؤسسات و سازمانهای دولتی و مؤسسات دانشگاهی انجام می‌شود پژوهشگر استاد، با انبوهی از اطلاعات و داده‌های پراکنده روبرو می‌شود، و هر ساعت و هر روز داده‌ها از منابع دانشگاهی، خصوصی و یا دولتی به میزان فزاینده نشر و پخش می‌شود به طوری که برای خواندن مقالات انتشار یافته در زیر رشته معین جامعه‌شناسی و یا توسعه می‌باید تمام ساعات بیداری یک روز فرد صرف آن شود. بنابراین وقت مورد نیاز یک استاد برای بررسی و اندیشیدن درباره این داده‌ها و دوباره‌سازی یا تغییر نتایج پیشنهاد یا ارائه شده از آنها باقی نمی‌ماند. امروزه برای آموزش مؤثر و پژوهش ثمربخش، زیرساختی از آرشیوها و بانک‌های داده‌ها و اطلاعات، ضروری است.

### پژوهش‌های بین رشته‌ای علوم<sup>۱</sup>

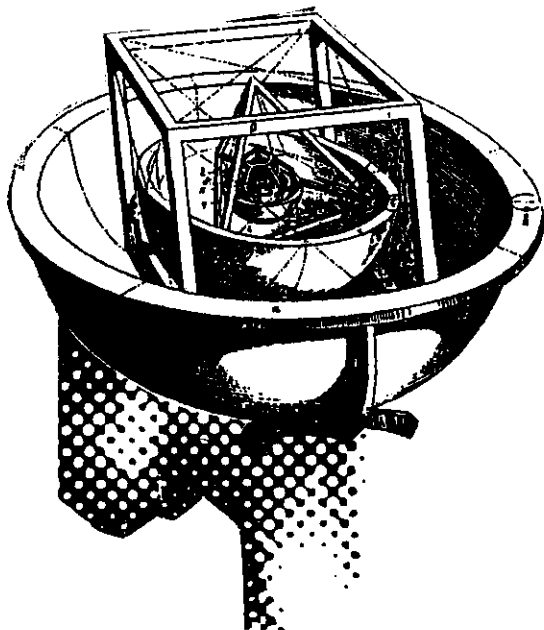
موضوع دیگری که در برابر ما قرار دارد، تناسب و مرتبط بودن تحقیقات ما در علوم اجتماعی و احتیاجات سراسری و سیاست‌های ملی ماست. توجه به ارائه یک سیاست جامع برای علوم اجتماعی انسانی و علوم طبیعی لازم است. برنامه‌های مختلف بین‌المللی که توسط یونسکو به صورت طرح ارائه یا اعمال می‌شود، باید از چنین سیاستی پیروی کند. لازم است علوم اجتماعی نقش بیشتری در تحلیل مسائل عمده دنیای مدرن که موضوع برنامه‌های بین رشته‌ای هستند ایفا کند علوم اجتماعی باید همکاری بیشتری در تکمیل و بهتر انجام دادن برنامه‌های هر بخش داشته باشد که شامل:

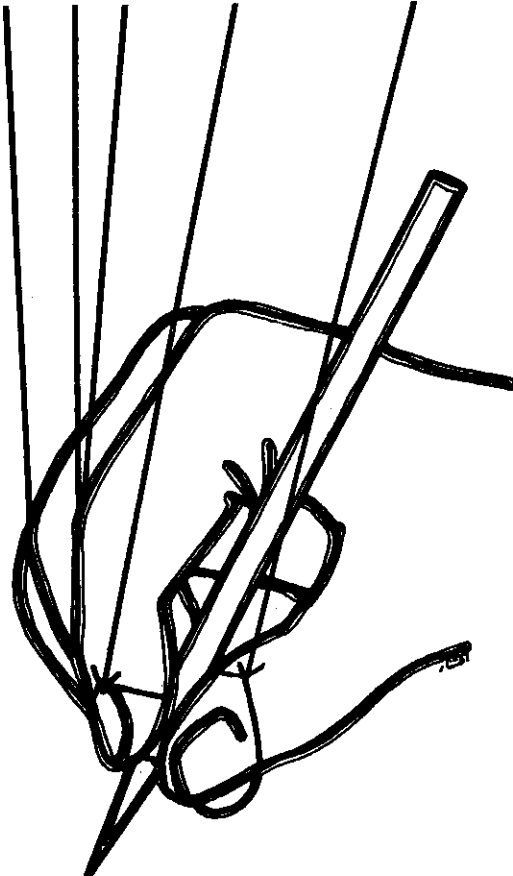
- ۱- برنامه‌های مبتنی بر سیاستی چند رشته‌ای ۲- ارزیابی برای روشن کردن مسائل مهم جهانی و نظارت بر اجرای پروژه‌های اجرایی
- ۳- توسعه پژوهش و روش‌های آن در علوم اجتماعی در زمینه برنامه‌های عاجل کشور در قلمرو آموزش و پرورش. علوم، رشد فرهنگی و ارتباطات جمعی، این تعریف جامعی از پژوهش مناسب است. هر کدام از ما چه به عنوان عضو هیأت علمی و چه به‌عنوان

دومین موضوعی که فراروی ما قرار دارد بازنگری در آموزش‌های علوم اجتماعی به صورتی است که در حال حاضر در دانشگاه‌های ما تدریس می‌شود. تصویری که با شواهد موجود به دست می‌آید، نشان‌دهنده نابرابری تکنندهنده‌ای در آموزش است. این نابرابری در کیفیت و کمیت آموزش - چه بین دانشگاه‌ها و چه در بین رشته‌های مختلف - به چشم می‌خورد. این نابرابری به طرق گوناگون در پاسخگویی یا پاسخ نگفتن به پرسشی است که در مورد اهداف و کارکرد آموزش فلان رشته خاص علوم اجتماعی در دانشگاه‌های مختلف مطرح می‌شود. منظور از اهداف، نتایج مطلوب از آموزش و به کارگیری استعدادهایی است که در فرد دانشجو گسترش می‌یابد. یادآوری این نکته لازم است که نظریات بسیاری در مورد اهداف آموزش و کارکردهای آن وجود دارد. یکی از این نظریات، آموزش دانشجویان به گونه‌ای است که قادر باشند به فعالیت در رشته خودشان به عنوان یک مشاور اقتصادی یا جامعه‌شناسی و یا مشاور حقوقی و هیأت مدیره یک شرکت، بپردازند. این نظر غیرعلمی است و به کسانی اطلاق می‌شود که در یک رشته علمی تخصص دارند ولی در رشته دیگر مهارت کاری کسب می‌کنند. این همان تجربه حرفه‌ای است. عقیده دیگر این است که آموزش دانشجویان برای درک هر چه کاملتر ماهیت پدیده‌های اجتماعی که رشته تحصیلی‌شان با آن سروکار دارد به کار می‌رود. این مورد دلخواه هر معلم علوم اجتماعی است. بر حسب این عقیده حرفه و عمل با تئوری و دانش درهم می‌آمیزد. در عین حال، عقیده سومی نیز برای تمرکز هر چه بیشتر بر روی جوانب علمی یا تئوریک وجود دارد که می‌تواند شالوده‌ای برای تربیت پژوهشگران تمام وقت باشد. این تعریف از اهداف و کارکردهای آموزش علوم اجتماعی، چند نتیجه اخلاقی دربردارد: به موازات هر رشته با توجه به تعریفی که از اهداف و عملکردهای آموزش آن می‌شود، طرز مختلف آموزش نیز باید وجود داشته باشد.

### آموزش و پژوهش

سومین موضوع، رابطه میان آموزش - بگذریم از یگانگی - و پژوهش در علوم اجتماعی و هماهنگی با هدف‌های مختلف و در حال تغییر آموزش است. متنوع بودن موضوعات آموزش در علوم اجتماعی، طرق گوناگون آموزش علوم اجتماعی، استفاده از دستاوردهای جدید هر رشته و بالاتر از همه رابطه میان موضوع و محتوی با واقعیات جوامع به استفاده از نتایج پژوهش‌ها در برنامه دروس، بستگی دارد. در اینجا، با مشکلاتی چند روبرو هستیم. این مشکلات، مشکلات عملی ساعات تدریس هستند که برای بسیاری از استادان ما وقت اضافی برای پژوهش باقی نمی‌گذارند. در حقیقت، سؤالی که مدیریت دانشگاه، هنگامی که با پیشنهاد پژوهشی از جانب یکی از استادان مواجه می‌شود، از خود می‌کند، این است که آیا چنین پژوهشی مسؤولیت‌های آموزشی وی را تحت تأثیر قرار نخواهد داد بنابراین، سؤال این است که آیا ساعات کار یک استاد دانشگاه نباید به حداقل و ساعات تحقیق به حداکثر خود برسد؟ ما در اینجا با مشکل روبه‌تزايد شکاف افتادن بین موضوعات آموزش در رشته‌های علوم اجتماعی و تحقیق در واقعیات اجتماعی روبه‌رو هستیم و در اینجا شخص استاد و پژوهشگر نیست که می‌تواند این فاصله را کم کند. برخی از اعمال جمعی به وسیله جامعه پژوهشگران هر رشته باید





**■ در جامعه‌ای مانند جامعه ایران علوم اجتماعی نمی‌تواند جدا از تاریخ مورد بررسی قرار گیرد.**

**■ به موازات هر رشته یا توجه به تعریفی که از اهداف و عملکردهای آموزش آن می‌شود، طرق مختلف آموزش نیز باید وجود داشته باشد.**

اعضای یک گروه پژوهشی یا دانشگاهی باید «پژوهش مناسب» را برای خودمان تعریف کنیم. یک آزمایش نسبتاً ساده برای «مناسب» بودن پژوهش، نحوه استفاده و کارایی نهایی آن است. گزارش‌های تحقیقاتی کشورها، که روبه‌روی ما قرار دارد به‌طور آشکار نشان می‌دهد که مقدار بسیار کمی از پژوهش‌های ما، به‌وسیله مصرف‌کنندگان آن در دولت، در سطوح بالای برنامه‌ریزی و تنظیم‌کنندگان خط‌مشی‌ها و در سطح عملی‌تر نزد مدیران حکومت، مؤسسات خصوصی یا عمومی، تعاونی‌های کشاورزی و کارگاه‌های عملی تحقیقات مورد استفاده قرار می‌گیرد. از تحقیقات ما در امر آموزش به میزان بسیار کم استفاده می‌شود و بنابراین بسیاری از پژوهش‌های ما در علوم اجتماعی «غیرمناسب» به‌نظر می‌رسند. برای رسیدن به تعریفی از «مناسب بودن» پژوهش‌ها، رسیدن به نتیجه‌ای است که در مورد میزان «نامربوط بودن» تحقیقات با امر توسعه و تصمیم در مورد مدت زمان، تحقیق، طرق و روش‌هایی است که از طریق آن پژوهش‌ها می‌تواند به رشد و توسعه رشته‌های علوم اجتماعی، اولویت‌های برنامه‌های ملی و سیاست ملی و اجتماعی‌مان کمک کند.

**پژوهش چندرشته‌ای همبسته**

وقتی به نیازهای برنامه‌های ملی‌مان نگاهی می‌افکنیم، ساخت

رشته‌ای دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی‌مان چه در آموزش یا پژوهش مورد سؤال قرار می‌گیرد. پیش از این، آموزش رشته‌ای خاص علوم اجتماعی بدون آشنایی با سایر رشته‌ها صورت می‌گرفت، مدتی از وقت یک دانشجوی جامعه‌شناسی در پی بردن به رابطه میان اقتصاد، سیاست، تاریخ، روان‌شناسی و اخلاق و غیره می‌گذشت. این قبیل آموزش‌ها هیچ‌گونه آشنایی با پیوند درونی رشته‌ها برای دانشجو فراهم نمی‌کرد. در وهله اول، کوشش و توجه به مسجل کردن برتری رشته مورد آموزش، نسبت به سایر رشته‌ها - و در این مورد خاص، جامعه‌شناسی - بود. این امر (تأکید بر یک رشته) در مقابل سنت روشنفکرانه ما - که وحدت بین حقوق، مذهب و اخلاق در شکل سیاست و اقتصاد و قوانین اجتماعی از پیش تعیین شده برای افراد و جامعه منعکس است - قرار می‌گیرد. اگرچه این قسمت از تعلیم علوم اجتماعی از بعضی جهات مقدمه‌ای برای پیوند درونی و بین رشته‌ای همبسته بود اما با آن چیزهایی که دانشجوی علوم اجتماعی یا پژوهشگر یا آموزگار آن در زندگی روزمره خود با آن در جامعه و کشورشان روبه‌رو می‌شدند مطابقت نداشت. آنها با مشکلات اجتماعی و انسانی و عملی و ملی چند جانبه‌ای مواجه می‌شوند که نیاز به ابزار و وسایل کار، خط‌مشی‌ها و رابطه متقابل بین علوم پایه، کشاورزی، مهندسی و یا پزشکی از یکسو و علوم اجتماعی از سوی دیگر دارد. اینجاست که ما در مجموع فاقد آمادگی امکانات هستیم. ساخت رشته‌ای دانشگاه‌های ما بر روی مسائل و برنامه‌هایی که مورد بررسی و پژوهش‌ها قرار می‌گیرد، چشم می‌بندد. زیرا این امر با طبقه‌بندی موجود رشته‌ها مطابقت ندارد. این ساخت، از ارتباط و تحرک دانشمندان می‌کاهد. زیرا هر کدام از آنها به صورت انفرادی در فضای بسته‌ای تنفس می‌کنند. این امر امکان پژوهش بر روی مجموعه‌ای از مسائلی که نیازمند بهره‌مندی از بیش از یک رشته علمی برای حل آن است را ناممکن می‌سازد.

مسئله دیگری که پیش روی ما قرار دارد اینکه، چگونه بر اساس وضعیت رشته‌های موجود دانشگاه‌ها، ساختی بی‌افکنیم که پژوهش و آموزش چند جانبه‌ای رشته‌ها را با استفاده از زبان، ساخت‌های تئوریک و فنون تجربی مربوط به آن امکان‌پذیر سازد. همانطوری که در بررسی توصیفی از اجتماع دهقانی کشور، همکاری و هماهنگی رشته‌های مختلف مانند اقتصاد، جامعه‌شناسی، کشاورزی و غیره ضروری است، یک چنین بررسی یا آموزشی نیز می‌تواند از طریق ایجاد یک دستگاه هماهنگ و متناسب بین دانشکده‌ها کامل شود. این دستگاه هماهنگ‌کننده، می‌تواند جلسات مشترکی را پیش‌بینی کند که در طی آن استادان و دانشجویان دانشکده‌های مختلف به مقایسه تحقیقات و نوشته‌هایشان بپردازند. اما در حالی که آشنایی با تکنولوژی‌های جدید کشاورزی همزمان تمرکززدایی و تمرکزگرایی را ایجاد می‌کند، اصلاحات ارضی، مبارزه با فقر و ریشه‌کنی آن، مهاجرت‌های شهری و روستایی، رشد مناطق عقب‌افتاده و برنامه‌ریزی شهری و روستایی و به کارگیری پیوندهای جدید بین رشته‌های علمی در پروژه‌های درازمدت، امکان وحدت رشته‌ها و خلق ساخت جدید دانشگاهی را باید ممکن سازد. برای مؤسسات غیردانشگاهی و انجمن‌های ملی و تحقیقاتی در علوم اجتماعی این سؤال پیش می‌آید که آیا ساخت و تشکیلات آنها نباید از تکیه زیاد بر رشته‌های تخصصی اجتناب کند و آیا به جای آن نباید مبتنی بر برنامه‌های بین رشته‌ای که شکل حادث‌تری پیدا می‌کند، مسائل مطرح شوند؟

آمارهای موجود، اطلاعات زیادی در مورد پایگاه، شرایط و بازار کار دانشمندان و فارغ التحصیلان علوم اجتماعی در کشور ما به دست نمی دهند. بر پایه اطلاعات شخصی از وضع فارغ التحصیلان این رشته به نظر می رسد که نه جایگاه و منزلت و نه شرایط کاری فارغ التحصیلان وضعیت رضی کننده ای ندارد. علاوه بر آن، تعداد دانشجویان با استعدادی که وارد رشته علوم اجتماعی می شوند رو به کاهش می رود. همچنین، از تعداد پژوهشگران واقعی علوم اجتماعی روز به روز کاسته می شود. به طور کلی، بهترین دانشجویان وارد رشته های پزشکی، مهندسی و بعد از آن به علوم طبیعی، فیزیک و کشاورزی می شوند. بنابراین، از صف مستظران ورود به حوزه علوم اجتماعی کاسته می شود. این مسئله، مشابه ضرب المثل معروف مرغ و تخم مرغ است. تقاضا، پایگاه و شرایط کار فارغ التحصیل علوم اجتماعی پایین است و بنابراین، کسانی که وارد این رشته ها می شوند محدود و از دانشجویان درجه دو هستند. کیفیت کار فارغ التحصیلان علوم اجتماعی و پژوهش های آنان پایین است و در نتیجه شرایط و تقاضای کار و پایگاه آنان در رابطه با مسئله فوق در سطح پایین تری باقی می ماند. به این ترتیب، جای تعجب نیست که در کشوری مانند کشور ما، مردم عادی هرگز چیزی راجع به علوم اجتماعی نشنیده اند. حتی برخی از سازمان ها و بنگاه های اقتصادی و صنعتی نیز زمانی که در مورد علوم اجتماعی با آنان صحبت می کنیم، چیزی راجع به آن نمی دانند. به نظر من اولین وظیفه انجمن هایی نظیر انجمن ملی تحقیقات اجتماعی و انجمن جامعه شناسی ایران انجام یک سرشماری از فارغ التحصیلان علوم اجتماعی در کشور، پایگاه و شرایط کار آنان و نیز کار با دانشگاه ها، مؤسسات دولتی و خصوصی، مؤسسات پژوهشی و بخش های دولتی برای گسترش دادن بازار کار این فارغ التحصیلان است. این قبیل مراکز باید در جهت یکسان ساختن مقام و شرایط کار فارغ التحصیلان علوم اجتماعی با فارغ التحصیلان سایر رشته ها مانند فیزیک و علوم طبیعی، پیشنهاد های عملی ارائه دهد.

موضوع دیگری که در اینجا می تواند مورد بحث قرار گیرد سطح و شیوه بودجه بندی برای آموزش و پژوهش علوم اجتماعی در کشور است. در حوزه آموزش، در حالی که بازسازی و بهبود آموزش علوم طبیعی و ریاضیات در دبستان و دبیرستان و بهبود آن در سطح دانشگاه ها با کمک و حمایت پرطمطراق مسؤولان و برنامه ریزی های ملی و دستگاه های دولتی یا غیردولتی در دست اقدام است اما با این وجود، هیچ تلاش مشابهی در امر آموزش علوم اجتماعی به چشم نمی خورد.

برای بازسازی آموزش رشته های علوم اجتماعی در مدارس و دانشگاه ها ما به مقدار کمی بودجه دولتی نیاز داریم اما بیشتر از آن به یک فرهنگستان ملی در حوزه علوم اجتماعی نیازمندیم. برای گسترش پژوهش های علوم اجتماعی و توسعه نهادهای تحقیقاتی در داخل یا خارج از دانشگاه ها، ما به منابع فراوانی نیازمندیم. فقدان چنین منابعی امروزه به مثابه عامل عمده فشار برای توسعه پژوهش های مورد لزوم کشور در علوم اجتماعی است. در این رابطه، یونسکو در کنفرانس های متعدد اعلام داشته بود که کشورهای آسیایی در پایان دهه دوم توسعه خودشان باید حداقل یک درصد از G. N. P. خود را به پژوهش و توسعه تحقیقات اختصاص دهند و کمیته مشورتی علوم و تکنولوژی سازمان ملل نیز توصیه مشابهی کرده

است: یک درصد از G. N. P. برای پژوهش های علمی در تمام کشورهای در حال توسعه آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در مارس ۱۹۷۳ توصیه شده است که ۱۰ درصد کمک های کشورهای توسعه نیافته از ۱ درصد G. N. P. آنان به اضافه ۵ درصد بودجه کشورها باید به پژوهش و توسعه اختصاص یابد.

من معتقدم که این امر نداشتن تعادلی جدی است. چنین پیشنهادهایی هرگز تحقق نیافته و به خصوص برای علوم اجتماعی چنین هزینه ای در مقیاس خیلی کم خرج می شود. لازم است که بازنگاری در زمینه بودجه و روش های بودجه بندی پژوهش در علوم اجتماعی در کشور ما به عمل آید. همچنین، یک راه قابل توصیه، محسوب کردن پژوهش علوم اجتماعی به عنوان عنصری ضروری برای کوشش های پژوهش علمی در کشور است.

### همکاری های بین المللی در علوم اجتماعی

سرانجام، ما با شکاف عمیقی در صحنه همکاری های بین المللی و همکاری های آسیایی علوم اجتماعی روبرو هستیم، این شکاف هم در سطح فردی و هم در سطح مؤسسه ای است. در سطح افراد به عنوان دانشمندان علوم اجتماعی باید اقرار کنیم که ما با کار همکاران خود در اروپا و امریکای شمالی آشنایی اندکی داریم اما این آشنایی با همکاران آسیایی و سایر کشورهای جهان سوم خیلی خیلی ناچیز است. اگر از هر اقتصاددان، جامعه شناس، انسان شناس یا روان شناس در مورد منابع پژوهش یا مآخذ آموزشی سؤال کنیم، به ردیف کردن نام همکاران خود در آن رشته در امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه و ... خواهد پرداخت. بنابراین، بیگانگی الگو یا محتوای آموزش با قاره خودمان و یا به طور کلی غربی بودن الگوها و ساختمان پژوهش آن تمعّب انگیز نیست. در واقع، از کار همکارانمان در آسیا و سایر کشورهای جهان سوم غفلت کرده ایم. یکی از دوستان روان شناس من این امر را به عنوان بی توجهی عمومی و بی تفاوتی مطلق نسبت به کارهای در حال انجام در منطقه خودمان که در بسیاری از الگوهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، روان شناسی و فرهنگی آن مشترک هستیم توصیف می کند.

یکی از صحنه های پراهمیت، همکاری انجمن های آسیایی علوم اجتماعی یا مجمع انجمن های پژوهشی علوم اجتماعی در منطقه است که می تواند مشرئمر قرار گیرد. زیرا برای به هم پیوستن نیروهای منطقه، در توسعه دانش ها و در رابطه با ساخت اجتماعی ما و دربرآورد برنامه های پژوهشی مشترک، در پرهیز از دوباره کاری و اتلاف منابع محدود پژوهشی مان می تواند یاریگر ما باشد. همچنین، می تواند ما را در شناخت یکدیگر و رشد تکامل علمی مان به عنوان دانشمندان علوم اجتماعی آسیا در خدمت به بشریت و جامعه در این قاره و تمام قاره ها یاری رساند.

### یادداشتها

- \* ر. ک. به مجموعه Methoden Streit در زبان آلمانی  
 ۱. منظور مجموعه علوم طبیعی و علوم اجتماعی است.  
 ۲. مانند برگزاری المپیادهای ریاضی و فیزیک و شیمی و یا تخصیص بودجه هایی برای گسترش ریاضیات و غیره که البته در جای خود کاملاً ضروری است.